سخنرانی مسجد صاحب الزمانی بیرجند جلسه 20

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

صَلِّی اللّهُمَّ عَلَی التَّجَلِي الْاَعْظَمِ وَ کَمالِ بَهائِكَ الْاَقْدَمِ، شَجَرَةِ الطّورِ، وَ الْكِتابِ الْمَسْطورِ، وَ النّورِ عَلَی النّورِ، فی طَخْیاءِ الدَّیْجورِ عَلَمِ الْهُدي وَ مُجَلِّی الْعَمي وَ نورِ اَبْصارِ الْوَری وَ بابُكَ الَّذی مِنْهُ یُؤْتی الَّذی یَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، سَیِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِینا بِالْحقِّ القائِمِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدینَ وَ دَهْرَالدّاهِرینَ.

(يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ) [1]

چون استاد عمل و نمونه خارجی قرآن، وجود مقدس امیرمومنان و مولای متقیان حضرت علی7 هستند، همه سال متعلق به ایشان است، خاصه ماه «صیام» که «لیله القدر» است برای ما از جنبه انتسابش به امیرالمومنین علی7.

لیله القدر این ماه از نظر انتساب به حضرت علی7 است برای ما که قدر و منزلت دارد. در این اوقات ما باید گوشه و کنار شئون امیرالمومنین7 را بیان کنیم و به مرئی و منظر و مسمع شیعیان برسانیم. این بود که این آیه را خواندم.

دین مقدس اسلام، چون دین همگانی و همه زمانی است در تمام شئون مادی و معنوی رعایت اعتدال و میانه روی را کرده است و روی همین اصل هم هست که استعداد اداره کردن تمام طبقات بشر را دارد.

یکی از شئون مادی و جهات حیاتی جسمانی، مساله و موضوع «مال» و «مالیت» و «ملکیت» است. دین مقدس اسلام مالکیت را اختصاصی قائل شده است. یعنی گفته است هرکسی محصول زحمتش و رنجش مال خودش است و بدون رضایت او، دیگری حق تصرف در مال و ملک او ندارد، «لَا یَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطِیبَةِ نَفْسٍ مِنْهُ» [2] اگر یک کسی زحمتی کشید و مالی تهیه کرد، خانه‌ای ملکی، مال و منال دیگری تهیه کرد، پول نقدی، هر چقدر که تهیه کرده و لو میلیاردها باشد دیگری حق تصرف در مال او ندارد، حق دخالت در دارایی او ندارد. و لو این دیگری فقیر باشد، سائل به کف باشد. حق دخالت در مال این غنی‌ای که ثروتمند شده و ثروتش

روی میلیارد رفته است، حق ندارد دخالت کند. مگر با رضایت صاحب مال و طیب نفس او باشد. درست توجه کردید! «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم». [3] «قاعده سلطنت» که هر کسی بر مال خودش مسلط است و دیگری هم حق تصرف در مال این ندارد. این «ملکیت اختصاصی» است که اسلام آورده است. در مقابل «ملکیت اشتراکی» کمونیستی، در مقابل تساوی جابرانه جائرانه که عده‌ای در دنیای مادی قائل شده‌اند و یک مشت از مردم را هم جاهلانه به این روش سوق داده‌اند. می‌گویند اختصاص معنی ندارد. همان‌طوری‌که هوا مال همه است، آفتاب مال همه است، آب مال همه است، زمین هم مال همه است. ملکیت اختصاصی یعنی چه؟ هر تکه زمینی را باید به همه داد مثلا فرض کنید متساوی، اختصاص معنی ندارد. می‌گویند: هرچه پیدا شد همه در او سهیم هستند.

در مقابل این، اسلام می‌گوید: این‌طور نیست، هرکس هرچه پیدا کرد مال خودش است، دیگران حق ندارند، از او سهم ندارند، مگر به طیب نفس و مگر به رضایت خاطر صاحب مال. شد!

خوب، جلوی اشتراک را گرفته است جلوی «بولوشویکی» و به هم شوریدن و قالتاق کردن این جلو را گرفته است. چون این تساوی جابرانه، بالاخره «حرکت قصری» است و قصر لا یدوم، دوام پیدا نمی‌کند. آخرش دنیا را به آتش می‌کشد یک قدری هم کشیده است.

از آن طرف یک عیب دیگر پیدا می شود و آن عیب این است که وقتی که ملک اختصاصی شد مردم به حد افراط پول جمع می‌کنند، به حد اسراف، در عین این‌که برادران ایمانی یا برادران وطنی آن‌ها در ضروریات زندگی عاجز هستند در مایحتاج روزانه‌شان عاجز هستند. این یک عیب بزرگی است. توجه کردید! یکی روی زحمت و روی فکر و روی هرچه شما تصور کنید ثروت هنگفت پیدا کرده است این قدر خورده است که می‌خواهد از چاقی بترکد شکمش دو متر جلو آمده است، آن وقت برادرش آن قدر گرسنه است که شکمش به پشتش چسبیده است. این میلیون‌ها تومان در بانک اندوخته دارد، برادر دینی‌اش یا برادر نژادی‌اش یا برادر وطنی‌اش نان شب ندارد. این تعادل را در اجتماع می‌برد، معادله را به هم می‌زند. چون ملک اختصاصی شده است این فقیر حق ندارد یک سر سوزن به مال این غنی ثروتمند تعدی و تجاوز کند، چون این‌طور است تعادل به هم می‌خورد.

اسلام آمده این تعادل را از یک راه دیگری آن‌چنان حفظ کرده است که عقل‌ها مبهوت است. اولا یک سهمی برای فقراء در اموال اغنیاء قائل شده است و گفته فقرا در اموال زکوی مالک آن سهم

هستند، زکات قائل شده است. توجه کردید یا نه! «غلات اربع»، «انعام ثلاث»، «نقدین»، در نه چیز «زکات» قائل شده است. طلا، نقره، گاو، گوسفند، شتر. از این طرف گندم، جو، مویز، در چهار غله که خوراک نوعی مردم دنیا است قائل به زکات شده است. زکات حقی از فقیر بر گردن غنی است، باید بدهد. اگر نداد آنی‌که بر مسلمین ولایت شرعی دارد، می‌تواند از او بگیرد و از مال او بردارد و به فقیر بدهد. این خودش یک تعدیل بسیار بزرگی است که از نظر اقتصاد و ماده حیاتی اجتماع تعبیر بزرگی است شده، و بعد هم فریضه‌های دیگر مالی از قبیل کفارات ایمان و نذور و سایر چیزهایی که در اسلام معین شده است، مال فقرا است.

یک مقدار از سهم خود خدا، مگر خدا هم سهم دارد؟ بله. خدا، هم در مال ما، هم در جان ما، سهم دارد، توجه کردید! وقتی‌که ما می‌میریم وراث ما می‌نشینند می‌گویند این متوفی، این مرحوم، چقدر ثروت داشته است، ببینید به دخترش چقدر می‌رسد، به پسرش چقدر می‌رسد. پسر می‌گوید سهم مرا بده. دختر می‌گوید سهم مرا بدهید. زن‌که چشمش را دوخته هشت یکش را از آب و گل بردارد و مطالبه ارث می‌کنند، خدا هم مطالبه ارث می‌کند. به ملائکه می‌گوید: ارث من از این متوفی کجا است؟ این‌که مرحوم شده ارث من را بروید بیاورید. ارث من کجا است؟ می‌گویند مگر تو هم خدا ارث می‌بری؟ بله، ارث تو چیست؟ ارث من از این متوفی، بنده من، فرزندی که بنده من باشد. التفات کردید! اولاد صالحی که بندگی مرا کند او از این ارث من است، آیا یک چنین فرزندی گذاشته یا یک مشت شلغم و چقندر بی سر و ته بیرون ریخته است؟ آیا ارث برای من گذاشته است یا یک مشت پشکل بیرون ریخته است؟ آیا ارث برای من گذاشته یا یک مشت نره خر بیرون ریخته است؟ توجه فرمودید! خدا هم ارث می‌برد. از جان ما، بنده صالح را ارث می‌برد، از مال ما هم سهم می‌برد. (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِله خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى) [4] الی آخر الآیه. از غنائم شما، غنائم جنگیتان به اتفاق شیعه و سنی، و مطلق غنائم به اتفاق تمام شیعه، خدا سهم می‌برد، تومانی یک قران سهم خدا است. فهمیدید یا نه! ده یکش سهم خدا است. این سهم خدا باید در راه خدایی مصرف شود. در آن راهی که مربوط به خدا است که در درجه اولش راه روحانیت و دین و اقامه شرع و آئین است. کسانی‌که این راه را متکفل هستند، یعنی علمای اعلام، آیات عظام، حجج اسلام، مدرسین دینی والا مقام، طلاب علوم دینی ذوی العز و الاحترام و کسانی‌که حول و حوش ترویج دین می‌چرخند این‌ها شعبه خدا هستند.

خوب گوش‌هایتان را باز کنید. ما همین روزها ؟؟؟18:10 به شماها بند می‌شود باید ؟؟؟ را بزنیم. روزهای دیگر که پیدایتان نمی‌کنیم. این‌ها شعبه خدا هستند. شعله خدا هستنند. دستگاه خدا هستند.

پول یک دهم از سود ویژه به قول فکلی‌ها یک دهم از ارباح مکاسب و نفع‌های خالصتان، یک دهمش مال خدا است. باید در این راه خدا صرف شود. مهم‌ترین شعبه خدایی و شعله خدایی هم شعبه روحانیت است به شرحی که از بالا تا پایین گفتم. از آیات عظام تا طلاب علوم دینیه و کسانی‌که وقتشان را در استنباط احکام خدا و رساندن فرامین حق تعالی به بندگانش صرف می‌کنند. آن وقت در شعاع این یک مقدار هم، فقرا به نوا می‌رسند، خاندان این روحانیین، این‌ها به نوا رسیده‌اند زیرا که از آن یک دهم این‌ها هم بهره‌مند می‌شوند این خودش یک جمله تعدیل است.

یک تعدیل دیگر کرده است و آن این است برای «شاپورها»، شاپورهای اسلام، خدا حق معین کرده است. گفته یک دهم دیگر از منافع خالص شما، مال شاهزاده‌ها است شاپورهای شما است، چه کسانی هستند؟ بنی هاشم، هاشم بن عبد مناف، جد پیغمبر9 در راه بندگی خدا، از مال و جان و هستی و همه چیز و همه چیز گذشت، همان که با امیه به هم افتاده بودند خلاصه جناب هاشم سلام الله علیه در راه بندگی خدا قدم‌های بلندی برداشته و خدمت‌های عظیمی کرده است. خداوند برای آقازاده‌های ایشان که به خدا مومن باشند و مطیع خدا باشند، یک دهم از منافع خالص مسلمان‌ها را حق این‌ها قرار داده است. حق اولاد هاشمی که با ایمان باشند. سیدهایی که مسلمان هستند و با ایمان هستند. یک دهم از عایدات شما یعنی از منافع خالص شما مال این‌ها هست، سهم سادات فقیر است، سیدی که مومن باشد و فقیر باشد، یک دهم از منافع تو ملک او است، مال او است، این هم یک تعدیل.

تقریبا روی تعدیل‌هایی که اسلام کرده است، اگر مجتمع مالیات اسلام را درست بیاوریم به دقت نگاه کنیم نصف کرده است یعنی دهی پنجش را از این طرف و از آن طرف و از این طرف و از آن طرف به فقرا رسانده است. سهم خدا، سهم سادات، زکوات فقرا، رد مظالم‌ها، کفارات، این‌ها واجبات است. همین واجبات را اگر مسلمان‌ها عمل کنند تقریبا از نظر نوع، تعدیل به نصف شده است معادله به نصف شده است. یعنی نصف منافع اغنیاء توی کیسه و جیب فقراء رفته است، یعنی در ده لقمه‌ای که گیر او آمده پنج تایش تو شکم فقراء آمده است، پنج تا در شکم آن‌ها مانده است، یک تساوی عجیبی پیدا می‌شود. در اجتماع بشری، اگر قانون اسلام جاری شود، اگر عمل به اسلام شود، بواسطه عمل به اسلام در ثروت نوعی بشر، از نظر استفاده‌های مادی، و از نظر زندگانی، و حیات جسمانی تعدیل پیدا می‌شود. این شد.

حالا اسلام برای این‌که بچرباند. حالا این‌جا حرف‌ها خیلی است یک کلمه‌اش را هم بگویم و رد بشوم در تعدیل و تسویه‌ای که بشر به زور می‌کند این تعدیل و تساوی ایجاد بغض بین نفرات می‌کند چون با ضرب سر نیزه و قنداق تفنگ و مسلسل می‌خواهد پول را از ثروتمند بگیرد و بدهد به آنی که ثروت ندارد. این‌چنین گرفتنی بغض قلبی ثروتمند را نسبت به فقرا و نسبت به هیات حاکمه و نسبت به همه افراد بشری بغضش را زیاد می‌کند. به چه مناسبت؟ من جان کندم زحمت کشیده‌ام گرسنگی خورده‌ام هزار تا مشت به شکمم زده‌ام یک قران را دو قران کرده‌ام او را دو تومان کردم آن را دویست تومان کردم او را دو هزار تومان کردم پدرم در آمده تا حالا که دو میلیون تومان پیدا کرده‌ام چه مناسبت پول من را می‌گیری و می‌دهی به آن گردن کلفت که بخورد؟ ایجاد بغض می‌کند. این تعدیل و این تسویه بغض را در افراد بشر زیاد می‌کند ولی تعدیلی که اسلام کرده است محبت و الفت و یگانگی می‌آورد.

اسلام می گوید، بابا، یک ده یک از آن‌چه که تو داری، بعد از وضع معونه سالت، این مال من است. بیا بده به این‌ها که نوکرهای من هستند. بیا بده به این‌هایی که نادار هستند و در راه من قدم بر می‌دارند. یا در زکات می‌گوید به فلان نصاب که گندمت رسید این مقدارش مال فقیر گرسنه است ببر خودت به او بده. حالا اگر این مالش را برداشت برد به فقیر داد اولا خود این یک محبتی به آن فقیر پیدا می‌کند.

گوش بدهید یک نکته روانی این‌جا بگویم. دل آدم همه وقت دنبال مالش است، هرجا که مالش را گذاشت دلش هم همان‌جا است. شما اگر پول‌هایتان را فی المثل در بانک بگذارید، دائما دلتان پشت بانک است، الهی بانک محفوظ بماند، الهی دزد بهش نزند، الهی ورشکست نکند. دلتان می‌خواهد این بانک محفوظ بماند چون پولتان آن‌جا است. درست است یا نه! شما اگر یک قالی بخرید به این مسجد بیاورید، اهل بیرجند از این خیرات خیلی کرده‌اند و می‌کنند.

خدا به حق محمد و آلش: گذشتگان روحانیین شما را سیما مرحوم آیت الله آیتی بزرگ، مرحوم آیت الله آیتی فرزندشان و مرحوم آیت الله تهامی و همه علمایی که بودند خدا به حق محمد و آلش: بر علو درجات همه‌شان بیافزاید. آن آخری‌ها آمینتان را من نشنیدم.

خدا به محمد و آل محمد: این آیات و حججی که هستند برای شما باقی و راقی و مستدام و معزز و معظم بدارد.

یک قدری صدای آن آخری‌ها هم به گوش ما رسید.

به برکت تربیت و تعلیم آن روحانیین پاک سرشت با قداست با تقوی، از این کارها زیاد می‌کنید. مسجد می‌سازید، مدرسه می‌سازید، فرش به مساجد می‌دهید، به حسینیه‌ها کمک می‌کنید، یک دانه قالی آوردی به مسجد مرحوم آیت الله آیتی، چون قالیت را این جا آوردی دلت می‌خواهد بیایی همین جا نماز بخوانی، مخصوصا دلت می‌خواهد بیایی روی همان قالی خودت نماز بخوانی.

این معنای این است که آدم دلش پشت مالش است. اگر رفتی به یک حجت الاسلامی، به یک آیت اللهی، سهم امامت را پرداختی، دستش را بوسیدی، به این آیت الله، دلت می‌خواهد دائما خدمت همین آیت الله بروی، اگر روضه دارد خانه‌اش بروی، اگر نماز می‌خواند پشت سرش بروی، اگر مهمانی داری همین آیت الله را دعوت کنی، همین که پول به او دادی.

این روی آن نکته روانی که آدم هرجا پولش را داد دلش هم دنبال پولش است. وقتی‌که زکات را به فقیر دادی بالطبیعه آن فقیر را دوستش می‌داری، هی دلت می‌خواهد خبرگیری کنی. خوب ان‌شاءالله این آرد امسال کفایتتان کرد، دیگر ان‌شاءالله بچه‌ها گرسنه نماندند، من باب مثل، از طرف دهنده و انفاق کننده، محبت نسبت به «منفق‌علیه» پیدا می‌شود. تو می‌آیی دست آقا را می‌بوسی سهم امامت را به آقا می‌دهی، تو پول را به آقا می‌دهی، مع ذلک تو آقا را دوست می‌داری، بعد از پول دادن بیشتر دوستش می‌داری تا قبل از پول دادن! التفات کردید یا نه! پول که دادی می‌گویی افطاری هم آقا را دعوت کنیم، ان‌شاءالله این کارها را عملی خواهید کرد. التفات فرمودید یا نه! علاقه‌ات به آن آقایی که پول دادی بیشتر می‌شود.

رو همین روال در فقیر هم همین‌طور است. وقتی‌که فقیر را حقش را به او دادی، تو به او محبتت بیشتر می‌شود، از آن طرف که دیگر وا ویلا، فقیر نسبت به تو فدایی می‌شود. «الانسان عبید الاحسان» انسان بنده احسان است. وقتی‌که تو به آن فقیر احسان کردی، او فقیر فدایی تو می‌شود، حافظ مال تو، حافظ جان تو، حافظ عرض تو، حافظ ناموس تو خواهد شد. اگر مردم به ادای واجبات مالی‌شان قیام کنند به غیر از هیات حاکمه، خود افراد فقیر مستحفظ و حافظ و نگهبان مال و جان و ناموس این‌ها هستند وقتی‌که تو به یک فقیری پلو می‌دهی، این فقیر مراقب است که اگر دزد بخواهد به خانه تو بیاید تو را خبردار کند. اگر یک فقیری را اداره کردی آن فقیر مثل یک پلیسی محافظ و مستحفظ هم مال تو، هم جان تو، هم ناموس تو است، چه بسا جانش را هم فدا می‌کند. حالا ببینید این انفاق‌های واجب، نفقات واجبه‌ای که اسلام گفته اگر عمل بشود چه محبتی فی ما بین افراد بشر می‌آورد، تعدیلی که بشر با قوه سرنیزه و قنداق تفنگ می‌کند تعدیل بولوشیویکی و

کمونیستی، همین‌که این توده‌ای‌های از روده‌ای کمتر ما دنبالش می‌دوند، بچه‌های نافهم نادان، طفلک‌های علقه مضغه‌ای که هیچی نمی‌فهمند، سیخشان می‌کنند این‌ها را به آب و آتش می‌اندازند، این توده‌ای های بدتر از روده‌ای، التفات کردید! آن آخرین هدفی که بچه‌های نادان به شما گفته‌اند و به آن می‌رسید و محال است که برسید این است که تعدیل زورکی بشود.

یک تکه بگویم بخندید. در مشهد ما سنه 23-24 این توده‌ای‌ها خیلی غلو کرده بودند. عرض کنم که اغلب‌شان این ترک‌های سورچی بودند، درشکه‌چی، گاری‌چی، کالسکه‌چی، التفات فرمودید! ترک‌های قفقازی و این‌ها، یک عده هم از فارس‌های احمق نافهم، دو سه هزار توده‌ای در مشهد پیدا شده بود.

یک روز دیدم دو تا از این ترک‌های سورچی، روی درشکه سوار هستند. یکی ایشان سورچی است یکی هم، رفیقش پهلوی دست او نشسته است، من هم تو درشکه‌اش نشسته بودم. دو قران می‌دادیم درشکه از آن سر شهر به آن سر شهر می‌برد. هنوز اتومبیل خیلی رایج نبود و درشکه هم بود، آن زمان سنه 24 پنج قران بود. ما پنج قران دادیم سوار شدیم از بالا خیابان به پایین خیابان آمدیم. این‌ها خیال نمی‌کردند که من ترکی بلد باشم. ترکی یک خورده‌ای، کَمَکی بلدم، گاه‌گاهی هم بلغور می‌جوم یک چیزهایی بیرون می‌اندازم.

این‌ها با هم صحبت یکی از ثروتمندان نمره یک مشهد را می‌کردند. این می‌گفت: آن اتومبیل من است. او می‌گفت: درشکه مال من است. یک ثروتمندی بود هم اتومبیل داشت هم درشکه داشت، این‌ها دوتایی تقسیم می‌کردند. می‌گفت: اتومبیلش مال من است. آن می‌گفت درشکه‌اش مال من است. بعد در این اختلاف داشتند که درشکه قیمتش بیشتر است یا اتومبیل؟ ملک ننه‌شان را داشتند تقسیم می‌کردند. آیا اتومبیل قیمتش بیشتر است یا درشکه؟ چون درشکه‌ای که آن ثروتمند، اسمش را نمی‌خواهم ببرم، آن ثروتمند یک درشکه داشت که در سنه 24 خورشیدی، آن درشکه با اسب‌هایش بیش از پنجاه هزار تومان می‌ارزید، یک درشکه عجیبی بود، ده هزار تومان، دوازده هزار تومان، هر اسبش می‌ارزید. به هر حالت، اتومبیلش مال من است، آن می‌گفت درشکه‌اش مال من است، ملک ننه‌شان را تقسیم می‌کردند، آن به این می‌گفت مال من، این به او می‌گفت مال من، تازه در «تعدیل زورکی بین معدلین هم نزاع» است، بین سگ و خوک هم، بین سگ و شغال هم نزاع می‌افتد. خیال نکنید علاوه بر این‌که از مردم که مال را بگیرند، آن‌که مالش گرفته شده است بغض پیدا می‌کند، آن‌که ملکش گرفته شده است بغض پیدا می‌کند، علاوه بر این، خود گیرنده‌ها هم

بینشان، سگ و شغال‌ها بینشان نزاع می‌افتد، اما بر خلاف تعدیل اسلام، منفق، منفق علیه را دوست می‌دارد. دهنده، گیرنده را دوست می‌دارد، گیرنده هم فدایی دهنده می‌شود. یک الفتی، یک وحدتی، یک تحکیم مودتی، بین افراد بشر پیدا خواهد شد که گفتنی نیست، این فایده تعدیل اسلام است.

«الا الا و صلی الله علی سیدنا محمد9»

این‌ها تازه هنوز اولش بود و یک پشت ناخنی بود که گفتم. این واجبات و نفقات، انفاقات واجبه را گفتم. بیا ببین دنبال این، اسلام چه انفاقات مستحبه دیگری را، مستحبات موکده‌ای را ضمیمه کرده است که اگر آن‌ها را هم عمل کنند مسلمان‌های دو آتش داغ، که به اسلام خیلی عقیده‌مند هستند اگر آن مستحبات را عمل کنند که دنیا گلستان می‌شود.

اطعام مساکین، افطار برادران دینی، کمک کردن به اقارب و ارحام، به همسایگان، انحا و اقسام انفاقات مستحبه اگر به آن‌ها عمل بشود که پناه به ذات پاک خداوندی.

یک حدیث حالا برایتان بگویم فعلا مطلب را دنباله‌اش را قطع کنم.

«ابان بن تغلب» یکی از اصحاب امام صادق7 است. این یک سالی مکه مشرف شده بود، حضرت صادق7 هم در آن سال مکه تشریف داشتند. ابان بن تغلب مشغول طواف بود، در خدمت امام صادق7، حضرت هم مشغول طواف بودند این هم مشغول طواف بود. یکی از شیعیان بود با ابان بن تغلب کاری داشت یک حاجتی داشت که آن حاجتش را ابان بن تغلب می‌توانست ادا کند و برآورد. همین‌طوری‌که ابان داشت طواف می‌کرد در خدمت امام صادق7 او از آن طرف مسجدالحرام هی با دستش این‌طور می‌کرد، یعنی بیا، او خدمت امام صادق7 بود، او با دستش اشاره می‌کرد که حضرت را ول کن بیا. به همین اشاره‌هایش بود. حضرت صادق7 متوجه شدند که یک نفری دارد با ابان با دستش این‌طور اشاره می‌کند. حضرت فرمودند: قریب به این عبارات و مضامین، حضرت فرمودند: که ابان این با تو کار دارد؟ عرض کرد بله، کیست؟ چه کار دارد؟ عرض کرد: از اصحاب خودمان است از شیعیان و موالی هستند. از ارادتمندان شما است. چه کار دارد؟ عرض کرد: یک حاجتی دارد که برآوردن آن حاجت از دست من می‌شود، دارد صدا می‌زند که بروم و حاجتش را برآورم. فرمودند: به این عبارات و مضامین تا آخر حدیث، فرمودند: خوب برو، گفتم: آقا در طواف هستم. فرمودند: طوافت را بشکن، آخر نمی‌شود طواف واجب است؟ باشد، واجب باشد، بشکن، چون وقت «موسع» است واجب «مضیق» که نیست، واجب فوری که نیست،

حاجت برادر دینی‌ات را روا کن. این روا کردن حاجت برادر دینی آن‌قدر مهم است که حضرت می‌فرمایند: طوافت را بشکن، برو حاجت او را روا کن، بعد بیا طواف کن.

و در روایات داریم قریب به این مضامین و عبارات، که هرکس یک حاجت از برادر دینی‌اش برآورد خدای متعال صد هزار حاجت او را در قیامت برخواهد آورد، که یکی از آن حوائجش رفتن در بهشت باشد. التفات فرمودید یا نه! یکیش آن است، خوب، ابان رفت و آن بنده خدا دنبال کار و گره از کار او گشود و حاجتش را برآورد. تمام شد. فردا آمد. خدمت امام صادق7 عرض کرد: آقا حسب الامر مبارک من رفتم و حاجت او را برآوردم. حالا یک سوالی دارم. خوب گوش‌هایتان را تیز کنید، این کلمه را خوب گوش دهید، گفت: یک حاجتی دارم سوالی دارم. فرمودند: بگو. سوال من این است «ما حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِن؟» [5] حق برادر مومن، برادر مسلمان، بر گردن برادر دیگر مسلمانش چیست؟ حقی که من به گردن شما دارم، شما به گردن من دارید، ان‌شاءالله همگی ما مومن هستیم. حضرت فرمودند: که ابان از این مطلب بگذر این را سوال نکن. این لجاجت کرد.

آقا بعضی چیزها را آدم نداند بهتر از دانستن است. چون اگر دانست تکلیفش سنگین می‌شود. باید عمل کند و نمی‌کند و آنی‌که بداند و نکند تا آنی که نداند و نکند تفاوتشان به قدر از مشرق تا مغرب است. ما یک قدری بیشتر از احادیث و روایات ائمه: آگاهی داریم خدایی نکرده اگر مرتکب یک خلافی بشویم چوبی که به ما بزنند دو برابر چوبی است که به شماها می‌زنند. چون شماها آن خصوصیات را نمی‌دانید و مرتکب خلاف می‌شوید. ما شَد و مَدش را می‌دانیم و مرتکب خلاف می‌شویم. التفات فرمودید! هر که بامش بیش برفش هم بیشتر است. من که نه، علما که مقامشان بالاتر است برفشان هم زیادتر است بارشان هم سنگین‌تر است.

حضرت فرمودند: چه کار داری که حالا می‌خواهی حق مومن را بدانی؟ ندانی بهتر است. خلاصه‌اش، وقتی نداند اگر چیزی را ندانست و عمل نکرد مسئول نیست. بداند و نکند خیلی سنگین است. این لجاجت کرد. خیلی خوب می‌خواهی بدانی حق برادر مسلمان بر برادر مسلمان چیست؟ آهای مسلمینی که نشستید پای منبر من، از آن آخر مجلس تا پا منبر، یمین و یسار، خوب گوش بدهید، حدیث سندش خیلی محکم است «شیخ حر عاملی» رضوان الله علیه هم در کتاب وسائل‌الشیعه نقل کرده است. «صدوق» هم نقل کرده است دیگران و «علامه مجلسی» هم نقل کرده‌اند.

فرمودند: حق برادر دینی بر گردن برادر دینی این است که نصف دارایی‌ات را به او بدهی. چاقو را بگذاری بیرون، نصف دارایی را تو برداری و نصف دارایی را به او بدهی، دو تا قالی سه در چهار داری در خانه‌ات، قالی‌های ؟؟؟ 46:10 فرد اعلا، یک جفت انداختی یک دانه‌اش مال تو، یک دانه‌اش را بده به این آقا برادر دینی‌ات، بیاندازت در اتاق مدرسه‌اش. التفات فرمودید! پنجاه هزار تومان در بانک داری، بیست و پنج هزار تومانش را بده به این آقای دیگر، سید اولاد پیغمبر برود عیال بگیرد زندگی بکند. التفات فرمودید! این حق برادر مومن است بر گردن برادر مومن. «ان ُتُقَاسِمُهُ شَطْرَ مَالِكِ» [6] نصف مالت را به او بده، نصفش را نگه‌داری، این حق برادر دینی بر گردن برادر دینی است.

فهمیدید همگی یا نه! و اگر این حدیث را نمی‌خواندم بهتر بود تا می‌خواندم. بنده که خم روغن خورده هستم. ما هم مثل مرده‌شورها می‌مانیم، نه شب از مردن می‌ترسیم و نه روز می‌ترسیم، 47:25 یهودی، هزار تا از این احادیث را بگوییم هیچ بر ما تاثیر ندارد. شما نمی‌شنویدید بهتر بود از شنیدن. فرمودند: «ان ُتُقَاسِمُهُ شَطْرَ مَالِكِ» نصف مالت را به او بده.

رنگ از صورت ابان پرید. چون آقا پهلوان می‌خواهد که به این حرف عمل کند. من که در دوران عمرم ندیدم کسی را که به این حق برادر دینی عمل کرده باشد.

بله استادی داشتم، او استاد من، از استادش نقل کرد می‌فرمود: استاد من بنا داشت به همه مستحبات عمل کند، به این مستحب هم عمل کرد، به پیروی حضرت امام حسن7 که حضرت امام حسن7 دو مرتبه یا سه مرتبه اموالشان را نصف کردند. نصف را در راه خدا به فقرا دادند نصف را نگه داشتند. حتی نعلینشان را، کفششان را هم، یک جفت دادن به کسی و یک جفت را برای خودشان نگه داشتند. بلکه دارد یک نعل را دادند ظاهرا همین باشد.

به هر حالت، فرمود: استاد من بنایش بر این بود که به تمام مستحبات اسلام عمل کند. به این مستحب هم عمل کرد یک موقعی نصف داراییش را به فقرا داد و نصفش را برای خودش نگه داشت. ایشان می‌فرمود: من هم می‌خواهم به این مستحب عمل کنم ولی تا زنده بود موفق نشد. دیگر من از کسی این مطلب را ندیده‌ام مگر ان‌شاءالله در بیرجند باشد و ما حالا نمی‌دانیم باید از علما پرسید از اهل خبره پرسید که از این مومنین اگر کسی هست یکی دوتایش را به ما معرفی بفرمایید. رنگ ابان پرید وقتی این کلمه را شنید. خیلی دشوار است. دو تا پالتو داری یکیش را به آن یکی بدهی. بنده دو تا عبا دارم یکی را به آن طلبه بدهم، لفظش آسان است ولی عملش از جان کندن بدتر

است. التفات فرمودید یا نه! جان دادن آسان‌تر است از این‌که قالی درخشی را از زیر پایت بکشی به آن یکی بدهی. جان دادن آسان‌تر از این است که یک چک بیست و پنج هزار از پنجاه هزار تومان، بیست و پنج هزارش را به یک طلبه فقیری بدهی.

رنگش پرید. حضرت به او نگاه کردند، تو هنوز چی چی خیال کردی ابان، تازه اگر این کار را بکنی با او مساوات پیدا کرده‌ای و اسلام به این قدر قانع نیست. اسلام می‌گوید از آن نصف دیگر بردار و نصف دیگرش را بده، یک ربع را برای خودت نگه بدار. یک نان این‌جا نصفش حق برادر دینی‌ات است که به او بدهی. اسلام به این قانع نشده است. اسلام می‌گوید: از آن نصف دیگر اگر می‌خواهی خیلی مسلمان دو آتشه قرصی باشی از آن نصف دیگر نصفش را بده، یک ربع برای خودت، سه ربع برای برادر دینی، (وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ) [7] از آن نصفه که حق خودت است برادر دینی‌ات را ایثار کن، مقدم بر خودت بدار، اگر این را دادی به اسلام عمل کرده‌ای.

خدایا به حق قرآن توفیق عمل به اسلام به همه ما مرحمت بفرما.

ماها که مرد این میدان نیستیم که هیچی، باباهای ما، جد ما، مرد این میدان‌ها نیستند، باز هم مرد همین میدان‌ها، اربابمان علی7 است.

آن یارو «لره» افتاده بود تو دنده خودمانی با خدا در یکی از عبادت‌هایش، عبادت می‌کرد بالاخره گفت: آی خدا تو اگر از آن بنده‌هایی که دلت می‌خواهد، می‌خواهی، به غیر از کره ابوطالب دیگر گیرت نمی‌آید. راستی هم کره یعنی فرزند به غیر از فرزند ابوطالب آن هم حضرت امیرالمومنین7 دیگر مرد میدان اسلام حقیقی کمتر می‌شود پیدا کرد. نان از گلو خودش و بچه‌هایش در نهایت اضطرار و ابتلا و احتیاج می‌کشید به دیگران می‌داد.

آن دیناری که به مقداد بن اسود داد. آمد به خانه، قریب به این عبارات و مضامین! بی بی، یک لقمه نانی، چیزی بیاور بخوریم. حضرت زهرا3 گفت: دو سه روز است چیزی در خانه پیدا نمی‌شود بچه‌ها هم گرسنه هستند. ما از ؟؟؟ 53:45 سر بچه‌ها را همین‌طوری می‌چرخانیم چیزی در خانه نیست. چرا نگفتی به من دختر عمو؟ عرض کرد: پدرم پیامبر9 از جمله سفارشاتی که به من کرده فرموده است: از علی7 چیزی نخواه. علی7 مرد غیوری است. علی7 با غیرت است. علی7 ناموس پرست است. اگر از دستش بیاید دختر جان، فاطمه3 جان، اگر علی7 از دستش بیاید نه گرسنه شما

را نگه می‌دارد نه برهنه. مبادا چیزی از علی7 بخواهی که اگر بخواهی ممکن است، قریب به این عبارات و مضامین! او ممکن خجالت بکشد.

من چیزی نگفتم. حضرت امیر7 خیلی خلقشان تنگ شد بی‌اندازه خلقشان تنگ شد. بیرون آمدند. از یک نفری یک دینار قرض کردند. حالا مسلمان است یهودی است معلوم نیست. یک دیناری قرض کردند رفتند که نان و آب، از این مخلفات خوراکی، خوار و بار، بخرند به خانه بیاورند. هوا هم گرم است نزدیک‌های ظهر است در همین بین‌ها که می‌رفتند یک مرتبه «مقداد بن اسود کندی» که یکی از خواص اصحاب پیغمبر9 است، به امیر المومنین7 رسید و سلام کرد. حضرت جواب دادند. دیدند مقداد خیلی افسرده و گرفته و درهم است. مقداد حالت چطور است؟ بد نیست، چه شده است؟ چرا گرفته هستی؟ هیچی آقاجان، من مضمون حدیث را به عبارات خودم می‌گویم. ها چت شده است؟ هیچی آقا، بگو راستش را بگو؟ چیزی نیست. بالاخره اصرار کردم. گفت: خلاصه‌اش این است که دو سه روز در خانه ما خوراکی هیچی به هم نمی‌رسد. صبحی زن و بچه من داد و فریاد داشتند بیرون آمده‌ام بلکه این در بزنم آن در بزنم چندر غازی از جایی قرضی کنم. وقتی‌که این کلمه را گفت حضرت اظهار داشتند فرمودند: که مقداد، قریب به این عبارات و مضامین! مقداد همانی‌که تو را از خانه بیرون انداخته است علی7 را هم بیرون انداخته است. ما هم در خانه چیزی نداریم، ولی من یک دینار تهیه کرده‌ام. این را بگیر. برو برو فعلا تو کارت را به راه بیانداز.

فهمیدید (وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ) خودش هیچی ندارد. خودش یک دینار گیر آورده است. این دینار را می‌دهد. به او می‌گوید: تو بگیر برو. مقداد گرفت و خوشحال شد و به راه افتاد.

به سلامتی شما علی بن ابیطالب7 دیگر روی آمدن به خانه نداشت. چه کار کنم؟ زن و بچه‌اش گرسنه هستند حالا هم فهمیده اضطراب و انقلابشان را فهمیده است، آمده صبح یک دینار را تهیه کرده است آن را هم که داد. دیگر از کجا تهیه کند. نه روی رفتن به منزل دارد نه جایی که برود قرض کند. کجا برویم کجا برویم؟ خانه فقرا، مسجد خانه خدا است، همان‌جا که الان هم فقرا می‌آیند. گردن کلفت‌ها که آن‌جا نمی‌آیند. همان‌جا که شما و کسبه و متوسطین می‌آیید. میلیاردرها که نمی‌آیند، به خانه خدا بروم، تو مسجد آمد ماند تا وقت ظهر شد. پیغمبر9 آمدند نماز خواندند. امیرالمومنین7 اقتدا به پیغمبر کرد. بعد از نماز ظهر همان‌جا سرش را بالای یک آجری گذاشت، خوابید، ماند، کجا برود جایی ندارد چه کار بکند؟ عصر شد پیغمبر9 آمدند نماز عصر را خواندند. باز به پیغمبر9 اقتدا کرد نماز ؟؟؟ 58:10 علی7 همان‌جا در مسجد ماند.

مغرب شد، پیغمبر9 آمدند نماز مغرب خواندند، امیرالمومنین7 اقتدا کرد و بعد از نماز مغرب کجا برود؟ جایی ندارد. پیغمبر9 تشریف آوردند. قریب به این عبارت! فرمودند: که یا ابالحسن ما امشب را می‌خواهیم به خانه شما بیاییم. به‌به، خدا بده برکت، چه بگوید، بگوید دخترت گرسنه است دو سه شبانه روز است ما هیچی نداریم، چطور بگوید؟ چیزی در خانه، بسم الله قدم رنجه بفرمایید، سرشان را به زیر انداختند. یا علی چرا چیزی نمی‌گویی؟ نماز را خواندند، یا علی از تو مدد، به طرف خانه امیرالمومنین7 روانه شدند، به خانه آمدند.

حالا بند دل علی بن ابیطالب7 پاره است. خدا چه کار کنم، در خانه ما نان پیدا نمی‌شود. این نوه‌های پیغمبر9، دو روز است در گرسنگی هستند. دختر پیغمبر در گرسنگی است خود من از صبح این‌طور هستم، حالا پیغمبر9 هم آمده است.

همین‌طور در انقلاب و اضطراب است. پیغمبر9 وارد شدند و سلام کردند. جواب شنیدند نشستند. و قریب به این قضایا! نشستند، بابا جان فاطمه3 خوراکی چی داری بیاور، چشم بابا، حضرت زهرا3 تشریف بردند در پستو خانه‌ای که داشتند، عقب پرده، بعد از چند دقیقه آمدند، یک ظرف غذای فرد اعلای خوب و نان و خوراکی گرم، داغ، بخار ازش در می‌آید روی سفره گذاشت. حضرت امیرالمومنین7 یک این‌طوری نگاه کردن به حضرت زهرا3 که شما که گفتی هیچی در خانه نیست. یک این‌طوری نگاه کردند.

دارد که پیغمبر9 دستشان را گذاشتند روی شانه امیرالمومنین7 فرمودند: یا علی، قریب به این عبارات و مضامین! فرمودند: یا علی این‌طوری تو نگاه نکن. «هذا بدل دینارک بمقداد» این عوض آن دیناری است که به مقداد دادی، آن‌جا ایثار کردی مال خودت را به او دادی و خودت و بچه‌هایت را به گرسنگی پسندیدی، به مانند آن خداوند متعال از عالم غیب غذا برای دخترم فرستاده و این مائده آسمانی است.

«صلی الله علیک یا ابالحسن یا امیرالمومنین»...

[1] . حشر: 9

[2] عوالی اللالی : ج2 ص 113

[3]

[4] انفال : 41

[5] الكافى : ج 2 ص 171

[6] الكافى : ج 2 ص 171

[7] حشر : 9